



بررسی عنصر تکرار

● محمد مفتاحی

در داستان «ژه» نوشته کریستین بوین

تکرار، جزئی نگری، عدم قطعیت، شیوهی منحصر به فرد بیان و ... به کار گرفته شده است تا خواننده با اثری متفاوت و جذاب رو به رو شود. با جهانی ویژه کریستین بوین. جهانی که با چاپ این آثار او را به عنوان نویسنده‌ای شاخص به ثبت رسانده است.

یکی از مهم‌ترین عناصر داستان‌های بوین تکرار است. تکرار در آثار او جلوه‌ی ویژه‌ای دارد. بوین در بسیاری از موارد با تکرار عبارت‌ها و مضمون‌ها نکته‌های مهم ذهنی‌اش را در ذهن خواننده نهادینه می‌کند. در داستان «ژه» این تکرار از آغاز داستان ظهور می‌کند. داستان درباره‌ی زنی به نام «ژه» است که دو هزار و سیصد و چهل و دو روز پس از مرگش لبخند می‌زند. زنی که در دریا غرق شده است. گاهی به روی آب می‌آید و گاهی هم در ژرفای آن قرار می‌گیرد. وضعیت او به گونه‌ای است که گویا هیچ وقت نمرده است. لباس‌های قرمز زیبا

موفقیت کتاب‌هایش می‌افزاید: «شاید دلیل موفقیت کتاب‌هایم، تطابق و هماهنگی آن‌ها با فضای فکری امروز باشد. شاید پایه و اساس آن‌ها رویدادی است که به زودی به وقوع خواهد پیوست». کریستین بوین حدود چهل کتاب نوشته است و در هر کدام از آن‌ها به گونه‌ای شگفت‌آور به وقایعی اشاره کرده است که بنا به گفته‌ی خودش شاید به زودی به وقوع بپیوندند. وقایعی که چشم سطحی نگر و خالی از معنویات انسان امروزی آن‌ها را نمی‌بیند. از میان کتاب‌های بوین می‌توان به: مرد فاجعه، بی بی، شاه، سرباز، هشتمین روز هفته، ستایش هیچ، چهره‌ی دیگر، ایزابل بروژ، فرسوده گی، دیوانه‌وار، غیر منتظره، مردی که راه می‌رود، همه گرفتارند، حضور خالص، چند روزی با خانم‌ها، لباس کوچک جشن، نور جهان، زن آینده و ژه اشاره کرد. تقریباً در همه‌ی این آثار شگردهای ویژه‌ای چون آغاز شگفت‌آور، تغییر لحن و راوی،

کریستین بوین نویسنده‌ی نام‌آشنای فرانسوی از شهرت و اعتبار خاصی در کشور ما برخوردار است. آثار بسیاری از او به زبان فارسی ترجمه شده است و می‌توان او را نویسنده‌ای پرطرفدار نزد ایرانیان به شمار آورد. بوین فلسفه خواننده است و مهم‌ترین ویژگی آثارش نوع نگاه او به جهان و نحوه‌ی گزینش سوژه‌های داستانی است. آثار او اغلب در قالب داستان‌های کوتاه یا بلند به شکلی نو و با ترفندهای ویژه بر مخاطب تأثیری ماندگار می‌گذارند. او خود درباره‌ی آثارش می‌گوید:

«هیچ وقت نگران آن نبوده‌ام که آثارم به چاپ نرسند؛ حتی در جوانی، زمانی که شعرهایی می‌نوشتم، رد یا قبول آن‌ها برایم اهمیتی نداشت.... هر یک از خواننده‌های من آن چه را که خود می‌خواهد در رمان‌های من جست و جو می‌کند و می‌یابد.» و شاید همین نکته یکی از مهم‌ترین علت‌های موفقیت کتاب‌هایش باشد اما او درباره‌ی

می‌پوشد و مدام لبخند می‌زند و هر چند زمان زیادی از مرگش می‌گذرد به گفته‌ی راوی دست نخورده باقی مانده است. آلبن، پسر بچه‌ای هشت ساله، ژه را کشف می‌کند. در تمام زندگی‌اش او را می‌بیند و با او ارتباط ذهنی ویژه‌ای دارد؛ یعنی در واقع داستان تخیلات و ذهنیات آلبن است.

نویسنده در آغاز و برای معرفی و بیان ویژگی‌های منحصر به فرد «ژه» می‌نویسد: «ژه، دو هزار و سیصد و چهل و دو روز از مرگش گذشته بود که شروع به لبخند زدن کرد.» و عنصر تکرار از همین صفحه‌ی آغازین کتاب جلوه‌گر می‌شود. آوردن عدد دو هزار و سیصد و چهل و دو طولانی و غیر ملموس به نظر می‌آید و گمان می‌رود که بوبن خواسته است در آغاز داستان خود آشنایی زدایی کند زیرا می‌توانست به راحتی معادل سال شمار این دو هزار و سیصد و چهل و دو روز را به کار ببرد، یعنی حدوداً شش سال و سه ماه را.

اما بوبن به عمد و با هدفی ویژه این عدد طولانی را به کار می‌برد و با تکرار بر آن تکیه می‌کند. تکرار، این عنصر نا آشنا و ناهنجار را به عنصری معمولی و سپس عجیب و دوست داشتنی تبدیل می‌کند. خواننده با آن اخت می‌شود و به این ترتیب نویسنده، با اقتدار، به دو هدف مهم خود دست می‌یابد: یکی آشنایی زدایی آغاز داستان که نقش مهمی در ایجاد حس تعلیق و جذابیت داستان دارد و دیگری مألوف کردن عنصرهای داستانی که نشان دهنده‌ی قدرت و هنر نویسنده است و در نهایت منجر به توفیق او در جذب مخاطب می‌شود.

این عدد سه بار در نخستین صفحه‌ی کتاب تکرار می‌شود و اثر را به ترجیح بندی مانند می‌کند و به کلامی مطمئن و شاعرانه. آهنگ ویژه‌ای به کلام نویسنده می‌بخشد و برگ برنده‌ای می‌شود در دستان او که خواننده را و می‌دارد داستان را رها نکند و به خواندن ادامه‌ی آن دل بدهد. یکی دیگر از مظاهر تکرار در کتاب «ژه» جمله‌ی زیبایی است که در ذهن می‌ماند و فضای داستان را رمانتیک می‌سازد و احساسات خواننده را بر می‌انگیزد: «وقتی آدم کسی را دوست دارد، همیشه چیزی برای گفتن به او دارد تا آخر دنیا» در بخش دیگری از داستان هنگامی که بوبن می‌خواهد رفتن آلبن به کنسرت موسیقی را وصف کند و نشان بدهد

که او روز خوبی را گذرانده است و در واقع مقدمه‌ای برای تغییر روش زندگی او و دست یابی‌اش به ذهنیت و نگرش تازه ایجاد کند، این توصیف را به تدریج و با تکرار عبارت «یک روز خوب» به خواننده القا می‌کند و جمله‌هایش را این گونه شکل می‌دهد: «یک روز خوب، یک روز خیلی خوب این است: در بی‌نظمی خیالات گنجشکی روی سقفی از سنگ لوح خاکستری، بوی سوپ تره فرنگی در پاگرد یک ساختمان، پیراهن سفید تازه اتو شده، چیزهای رنگارنگ و بترین مغازه‌ای بدون مشتری، سخنی که منظورش شما نبود یک روز خوب، یک روز خیلی خوب با سلام افسرده‌ی لورنز شروع می‌شود، بقالی همسایه‌ی مغازه‌ی آلبن ... در یک روز خوب، یک روز خیلی خوب بی‌رو در بایستی کار کمی هم هست. آلبن امروز چرخ لوکوموتیوی را وصل کرد و مربا خوری‌ای را برق انداخت. بعد هم

یکی از مهم‌ترین عناصر داستان‌های بوبن تکرار است. تکرار در آثار او جلوه‌ی ویژه‌ای دارد

تابلو را از در آویزان کرد: «غایت به علت» ... و بعدش یک روز خوب، یک روز خیلی خوب، بدون ملاقات روزاموند هیچ است. باید از آن جا شروع شده باشد. دیدن روز اموند حتی برای یک دقیقه، وارد شدن به بهشت روزهای خوب، روزهای خیلی خوب است.»

به این ترتیب با آوردن تکرار این عبارت دیگر نیازی نیست که به شیوه‌ی مرسوم با نشان دادن رفتارها، حالت‌ها و حتی توصیف چهره و حرکات آلبن خوش بودن او را توصیف کرد و نشان داد که او روز خوبی را می‌گذراند و در حال تغییر و تحول است و این سرخوشی نشان از این دارد که به زودی زندگی‌اش دگرگون می‌شود.

در بعضی موارد هم تکرارهای بوبن هدف‌های دیگری دارند از جمله در یک مورد هدف او از تکرار تاکید و نشان

دادن حقایق به صورت کامل و بدون نقص است. در فصل بیست و ششم داستان «روزاموند» معرفی می‌شود. ظاهر این واژه یک شخص را به ذهن متبادر می‌کند اما با تکرارها و تاکید بوبن در می‌یابیم که مقصود او از این واژه دو نفر است. او می‌گوید: «روزاموند دو نفر است» و برای توضیح می‌افزاید: «بله، می‌دانم، این جمله آهنگ زیبایی ندارد ولی ممکن نیست آن را طور دیگری نوشت» و همان شگردی که در آغاز داستان و برای عدد دو هزار و سیصد و چهل و دو به کار برده بود را تکرار می‌کند. از نظر او روزاموند دو نفراند و در ادامه با توضیحات بیش‌تر در می‌یابیم که دو نفر با اسم روزاموند در داستان بوبن وجود دارند و آلبن شخصیت محوری داستان آن‌ها را با روزاموند اول و روزاموند دوم نام‌گذاری می‌کند. روزاموند اول، که مادر روزاموند دوم است، در مؤسسه‌ای برای نابینایان کار می‌کند. در آن‌جا کتاب‌ها را روی نوار ضبط می‌کند. دخترش، روزاموند دوم، هفت سال و هشت ماه دارد. سوسک‌های طلایی جمع می‌کند و علت آشنایی آن‌ها با آلبن هم همین علاقه‌ی او به جمع‌آوری سوسک‌های طلایی است.

چون از نظر بوبن معرفی دقیق این شخصیت‌ها، که در سرنوشت آلبن نقش مهمی را ایفا می‌کنند و در واقع نگرش، تخیلات و همه‌ی زندگی‌اش را دگرگون می‌کنند و جای «ژه» را در ذهن او می‌گیرند، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد با تکرار جمله‌ی «روزاموند دونفراند» آن‌ها را به بهترین شیوه به مخاطب معرفی می‌کند.

از نمونه‌های دیگر تکرار در این داستان می‌توان به تکرار «لبخند ژه»، «دیوانه‌وار» و ... اشاره کرد که هر کدام به نحوی در شکل دادن به شیوه‌ی متفاوت نویسی بوبن مؤثرند.

در پایان این نوشته باید یادآور شد که کریستین بوبن نویسنده‌ی منزوی و درون‌گرای فرانسوی با دقت و وسواسی که در استفاده شگردها و هنرهای گوناگون نویسنده‌گی به کار می‌گیرد آثاری پرکشش و جذاب خلق می‌کند اما جذابیت آثار او از نوع مرسوم و معمول نویسنده‌گان دیگر نیست. او سبک و شیوه‌ی منحصر به فردی دارد که مختص خود اوست. همین نکته هم او را به نویسنده‌ای پر مخاطب تبدیل کرده است.